

آزادی، مشارکت، برابری

دموکراتیزاسیون به مثابه دیالکتیک آزادی و عدالت



علی دینی ترکمانی

اشاره

اگر دموکراتیزاسیون را به معنای فرآیندی بدانیم که در آن نیل به حقوق شهروندی (مجموع حقوق مدنی، حقوق سیاسی و حقوق اجتماعی) محقق می‌شود، در این صورت، پیشبرد پروژه‌ی آن، از سویی مستلزم برابری قانونی و حضور مؤثر مردم در عرصه‌ی سیاست، و از سوی دیگر مستلزم تحقق درجه‌ای از برابری در توزیع ثروت و درآمد، با هدف تأمین حقوق اجتماعی (نان و کار و مسکن) برای همه‌ی آحاد افراد جامعه، است. با این توجه، بحث آمارتیا سن در این مورد که فرآیند دموکراتیزاسیون زمانی شکل می‌گیرد که "آزادی فرآیندی" (صندوق رأی) و "آزادی فرصتی" (برابری) تکمیل‌کننده‌ی هم باشند، تا چه اندازه توضیح دهنده است؟

مقدمه:

این مقاله، با هدف اصلی نشان دادن صحت این دیدگاه و همین‌طور بیان ریشه‌ی اصلی چالش دموکراتیزاسیون در ایران از این دیدگاه، از پنج قسمت تشکیل شده است. در قسمت اول، به تعریف دموکراتیزاسیون می‌پردازیم. در قسمت دوم، استدلال می‌کنیم که قرائت نئولیبرالی از آزادی، با دموکراتیزاسیون، ناسازگار است. در قسمت سوم، قرائت سوسیال دموکراتیک از آزادی را به بحث می‌گذاریم و نشان می‌دهیم نه‌تنها با الزامات پیشبرد پروژه دموکراتیزاسیون سازگار، بلکه برای نیل به آن ضروری است. در قسمت چهارم، به مهم‌ترین چالش دموکراتیزاسیون در ایران، یعنی تودرتویی نهادی، و راهکارهای مواجهه‌ی با آن می‌پردازیم. قسمت پنجم نیز خلاصه و نتیجه را دربر می‌گیرد.

تعریف دموکراتیزاسیون و الزامات آن

دموکراتیزاسیون، به معنای تعمیق فرایندی است که در آن، مردم می‌توانند طی گام‌های تکاملی، در عرصه‌ی سیاست و نظام تصمیم‌سازی ناظر بر زندگی و زیست محیط خود، حضور مؤثر داشته باشند و به‌عنوان بازیگری مهم، عملکرد قدرت را کنترل و حقوق شهروندی خود را تأمین کنند. حقوق شهروندی را مطابق دیدگاه توماس مارشال (۱۹۵۰)، به‌عنوان سه جزء حقوق مدنی (آزادی در انعقاد قرار داد و مالکیت اموال و آزادی بیان و برابری قانونی)، حقوق سیاسی (حق مشارکت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی از جمله از طریق صندوق رأی) و حقوق اجتماعی (برخورداری همه افراد جامعه از حداقل رفاه اجتماعی و اقتصادی) در نظر می‌گیریم. با این تعریف، می‌توانیم، در عین حال، حقوق شهروندی به‌مثابه‌ی دموکراتیزاسیون را معادل "توسعه به‌مثابه آزادی" (سن، ۱۳۸۲) نیز در نظر بگیریم؛ توسعه‌ای که پیشبردش در یک بعد خاص از ابعاد سه‌گانه‌ی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی متوقف نمی‌شود؛ در یک رابطه‌ی دیالکتیکی و انباشتی، در صورت وجود شرایط لازم، می‌تواند در گذر زمان تکامل پیدا کند و موجب رهایی افراد از قلمروی جبرهای محیطی و تاریخی حاکم بر زندگی آنان، تا جای ممکن، بشود.

دموکراتیزاسیون یک فرایند دارد و یک خروجی. فرایند آن که تکاملی است، نهادینه‌سازی شرایط برای جابه‌جایی دولت از طریق صندوق رأی عمومی و حضور مؤثر مردم در تصمیم‌سازی‌های مهم اثرگذار بر زندگی و زیست محیط آنان است. خروجی آن، تأمین حقوق شهروندی در معنای مذکور است. از نگاه علیت انباشتی و تجمعی، می‌توان میان وجه فرایندی و پیامدی دموکراتیزاسیون رابطه دوسویه انباشتی دید. هر چه فرایند تصمیم‌سازی دموکراتیزه‌شده‌تر باشد، خروجی بهتر، و هر چه خروجی بهتر باشد، فرایند در زمان بعدی، دموکراتیک‌تر می‌شود.

بعد اجتماعی حقوق شهروندی، به معنای نامحدود نبودن حق مالکیت، و رد روایت نئولیبرالی از حق مالکیت نامحدود، است؛ در عین حال، به معنای "ارزش ابزاری" و "ارزش ذاتی" حقوق اجتماعی و برابری است. ارزش ابزاری، نشان‌دهنده‌ی تأثیر دسترسی به این حقوق، در تقویت آزادی بیان و اندیشه و مشارکت جدی‌تر در عرصه‌ی سیاسی و همین‌طور

تأثیر آن بر کارایی اقتصادی و بهبود عملکرد اقتصادی است؛ همان گونه که، جوزف استیگلیتز (۱۳۹۴)، توماس پیکیتی (۱۳۹۵) و تونی اتکینسون (۲۰۱۶) نشان می‌دهند، برابری از طریق تقویت حس همبستگی اجتماعی و همین‌طور تقویت بهره‌وری نیروی کار، تأثیر مثبت بر عملکرد رشد اقتصادی دارد. در عین حال، در غیاب برابری قابل قبول، دموکراتیزاسیون در معرض تهدید قرار می‌گیرد. ارزش ذاتی، به معنای اهمیت این حقوق (از جمله تأمین نان و کار و مسکن به‌مثابه "نیازهای اساسی" برای همه)، از منظر حقوق بشر یا شأن و کرامت آدمی، صرف‌نظر از کارکرد ابزاری آن، است.

نهادینه‌سازی شرایط برای جابه‌جایی دولت از طریق صندوق رأی، یا توانایی مردمی در تغییر قدرت، زمانی ممکن می‌شود که صندوق رأی برآیند حضور قاطبه‌ی مردم، در قالب تشکل‌های حزبی و مدنی شناسنامه‌دار، با وجه مشخصه‌ی قدرت‌های هم‌سنگ متوازن‌کننده‌ی هم، باشد. به تعبیر مونتسکیو (۱۳۴۹)، قدرت‌های هم‌سنگ پیش‌شرط یا علت اولیه شکل‌گیری فرآیند دموکراتیزاسیون است. در جایی که اجزای تشکیل‌دهنده‌ی قدرت، به دلیل قواعد وضع‌شده در قوانین اساسی، دست‌کم روی کاغذ قانون، هم‌سنگ هستند، و حقوق مدنی از جمله آزادی بیان و برابری همه افراد از منظر کرامت انسانی صرف‌نظر از نژاد و جنسیت و دین و مذهب، مورد تأیید قرار می‌گیرد، زمینه برای تعمیق دموکراتیزاسیون از نظر نهادی و ساخت حقوقی فراهم‌تر است. آن‌چه لازم است، زمینه‌سازی برای دسترسی عادلانه‌تر گروه‌های اجتماعی مختلف به منابع قدرت اقتصادی از طریق تأسیس نهادهای ذی‌ربط و همین‌طور حضور آنان در عرصه‌ی سیاست از طریق تشکل‌های حزبی و مدنی و صنفی شناسنامه‌دار مدرن، با هدف عینیت‌مندی بیشتر بخشیدن به صورت قوانین اساسی سازگار با دموکراتیزاسیون است. در غیاب قدرت‌های هم‌سنگ، امکان اعمال تبعیض‌های نظام‌مند و نقض برابری قانونی و همین‌طور امکان هدایت عرصه‌ی سیاست و صندوق رأی در جهت‌ی مشخص توسط یکی از اجزای قدرت سیاسی یا اقتصادی فرادست‌تر وجود دارد.

وقتی قوانین شرط تأمین قدرت‌های هم‌سنگ و برابری قانونی را تأمین نکنند و ساخت اقتصادی و اجتماعی نیز همراه با نابرابری باشد، دولت (در معنای انگلیسی آن State که کل نظام حاکمیتی یا ساخت قدرت را دربر می‌گیرد)، به‌ناچار گونه‌ای سامان پیدا می‌کند که در چارچوب آن امکان تأمین ابعاد سیاسی و مدنی حقوق شهروندی کمتر می‌شود. همین‌طور، دولت به‌دلیل نبود نیروهای هم‌سنگ متوازن‌کننده‌ی قدرت، ناچار از تأمین منافع گروه یا طبقه اجتماعی خاصی، به بهای هزینه‌های تحمیلی بر گروه‌ها یا طبقات اجتماعی دیگر، می‌شود؛ که نتیجه‌ی آن، رشد نابرابری و مخدوش شدن جزء اجتماعی حقوق شهروندی آحاد افراد جامعه است. این تأثیرات منفی دولت مبتنی بر قدرت‌های ناهم‌سنگ را می‌توانیم با توجه به مفهوم الگوی حامی - پیرو بازتر کنیم.

دولتی که برآیند حضور مؤثر همه نیروهای اجتماعی حاضر در جامعه، با ویژگی متوازن‌کنندگی قدرت نباشد، به‌ناچار هویت وجودی آن با الگوی حامی - پیروی خاصی گره می‌خورد که با دموکراتیزاسیون از زوایای مختلف تضاد پیدا می‌کند. هر الگوی حامی

- پیرویی، در اصل، نشان‌دهندی نوع ائتلافی است که میان دولت از سویی و برخی از گروه‌های اجتماعی به‌وجود می‌آید. هر چه، گروه‌های اجتماعی، محدود به باورها و کدهای ذهنی خاص و منافع خاص مرتبط با آن باورها باشند، ائتلاف شکل‌گرفته نمی‌تواند به‌گونه‌ای باشد که منافع تمامی اقشار و گروه‌های اجتماعی را نمایندگی کند. در نتیجه، چنین ساخت قدرت و الگوی حامی - پیرویی، دو پیامد مهم منفی دارد. اول اینکه، سازمان درونی دولت، به‌عنوان نهاد تخصیص‌دهنده منابع و بهره‌بردار از منابع، ضعیف و ناسازگار با اصل کارایی سازمانی خواهد بود که یکی از پیش‌شرط‌های مهم تأمین وجه اجتماعی حقوق شهروندی است؛ دولتی با سازمان درونی ناکارآمد نمی‌تواند نیازهای اساسی همگانی را به‌خوبی تأمین کند. از سوی دیگر، چنین ائتلاف و دولت مبتنی بر آن، نمی‌تواند کارایی توزیعی داشته باشد؛ چراکه تخصیص منابع را به‌سوی گروه‌های مورد نظر خود هدایت می‌کند و از این محل موجب افزایش نابرابری و تضعیف بعد اجتماعی حقوق شهروندی آحاد افراد جامعه می‌شود. علاوه‌براین، در عمل، با ایجاد شرایط برای رانت‌جویی همراه با بازدهی اجتماعی منفی گروه‌های مورد حمایت خود زمینه را برای نقش برابری فراهم می‌کند.

دموکراتیزاسیون زمانی شکل می‌گیرد که به تعبیر آمارتیا سن، "آزادی فرایندی" (صندوق رأی) و "آزادی فرصتی" (برابری) تکمیل‌کننده‌ی هم باشند.

هر چه فرایند تصمیم‌سازی دموکراتیزه‌شده‌تر باشد، خروجی بهتر، و هر چه خروجی بهتر باشد، فرایند در زمان بعدی، دموکراتیک‌تر می‌شود.

دموکراتیزاسیون زمانی عمق بیشتری پیدا می‌کند که آزادی، مشارکت، رفاه مادی، به‌عنوان اجزای سه‌گانه‌ی حقوق شهروندی تا جایی که ممکن است محقق شوند.

به این دلیل، دولتی که مبتنی بر صندوق رأی مرتبط با قدرت‌های هم‌سنگ نباشد، هم در تأمین کارایی سازمانی و استفاده بهینه‌تر از منابع دچار مشکل می‌شود و هم در تخصیص ثروت خلق شده به گروه‌ها و طبقات اجتماعی مختلف، به‌ناچار تبعیض‌آمیز عمل می‌کند و مانع از پیشبرد پروژه دموکراتیزاسیون می‌شود.

با این توضیح، می‌توانیم بگوییم که دموکراتیزاسیون زمانی عمق بیشتری پیدا می‌کند که اجزای سه‌گانه حقوق شهروندی تا جایی که

ممکن است محقق شوند. تحقق این اجزای سه‌گانه زمانی ممکن می‌شود که ۱. قدرت‌های هم‌سنگ مستقل از هم در ساخت حقوقی قدرت وجود داشته باشد؛ ۲. برابری اقتصادی و اجتماعی قابل قبولی وجود داشته باشد.

تودرتویی نهادی و چالش بیشتر دموکراتیزاسیون

قدرت‌های ناهم‌سنگ و اثر منفی آن بر پیشبرد پروژه‌ی دموکراتیزاسیون، اشکال مختلفی می‌تواند داشته باشد، با آثار منفی مختلف. می‌توانیم حالتی را تصور کنیم که ساخت حقوقی پیشنهادی مونتسکیو (قوای مقننه، مجریه و قضاییه) وجود دارد، ولی به دلیل نابرابر بودن قدرت میان اجزای سه‌گانه‌ی آن، این اجزا هم‌سنگ نیستند. بنابراین، احتمال تضعیف صندوق رأی از سویی و تضعیف حقوق اجتماعی، به دلیل ناکارایی سازمانی و نابرابری بیش از اندازه ناشی از الگوی حامی - پیروی تبعیض‌گرا از سوی دیگر، وجود دارد.

حالتی را هم می‌توانیم در نظر بگیریم که اجزای تشکیل‌دهنده‌ی ساخت قدرت، بیش از اندازه‌ی کلاسیک آن است. در نتیجه، مسئله‌ی "تودرتویی نهادی"، به معنای دولت در دولت بودن و دستگاه در دستگاه و سازمان در سازمان بودن، پیش می‌آید. اگر، در این حالت، اجزای تشکیل‌دهنده‌ی قدرت، هم‌سنگ نباشند، میزان آثار منفی آن بر دموکراتیزاسیون، به‌ویژه از محل تشدید ناکارایی سازمانی و اتلاف منابع و تضعیف پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری و زمینه‌سازی برای دور زدن قوانین و درگیر شدن در فساد، بسیار بیشتر خواهد شد. در نتیجه، مشکل "شکست در هماهنگ‌سازی سیاستی" (Coordination failure) در ابعاد بالا پیش می‌آید و علاوه بر نامشخص بودن متولی پاسخ‌گویی در مراکز قدرت متعدد و تودرتو، تأمین وجه اجتماعی حقوق شهروندی آحاد افراد جامعه نیز تقریباً ناممکن می‌شود. در بخش چهارم، به تودرتویی نهادی به‌عنوان مهم‌ترین چالش پروژه‌ی دموکراتیزاسیون در ایران خواهیم پرداخت.

مغایرت آزادی نئولیبرالی با دموکراتیزاسیون

چنان‌چه می‌دانیم، از منظر نئولیبرالی، آزادی به معنای نبود موانع بر سر پیشبرد اقدامات مورد نظر فرد، تعریف می‌شود. تنها قید برخورداری از آزادی، محدود نکردن آزادی دیگران است. چنین رویکردی به آزادی که به تعبیر آیزایا برلین (Berlin, 1969) "آزادی منفی" نام دارد، عدالت اجتماعی و برنامه‌ریزی مرتبط با آن را، مانعی بر سر راه تحقق آزادی فرد می‌بیند؛ چرا که از این منظر، عدالت اجتماعی مستلزم سیاست‌های بازتوزیعی است که دولت آن‌ها را تعریف و اعمال می‌کند. این سیاست‌ها، به‌عنوان مداخله دولت در حق مالکیت خصوصی و بنابراین مانعی بر سر راه آزادی فرد ارزیابی می‌شود (برای اطلاع بیشتر ر.ک: فریدمن و فریدمن، ۱۳۶۷). این که چرا از نگاه نئولیبرالی، مهم‌ترین پیش‌شرط تأمین آزادی، تأمین حق مالکیت خصوصی محسوب می‌شود را هایک به‌خوبی بیان کرده است. از نظر وی، آن‌چه ماهیت ساخت قدرت و درجه‌ی تحقق آزادی در جامعه‌ای را نشان می‌دهد، نه دموکراسی و تغییر قدرت از طریق صندوق رأی، بلکه میزان تأمین حق مالکیت است. از این منظر، دموکراسی مرز میان نوع حکومت‌های اقتدارگرا و غیر اقتدارگرا، و حق مالکیت مرز میان حکومت‌های آزادی‌خواه و مستبد را تعیین می‌کنند. به این دلیل، حکومتی مانند حکومت پینوشه، آزاد اقتدارگرا (به دلیل بود حق مالکیت خصوصی و بازار آزاد و نبود صندوق رأی) و حکومتی مانند

حکومت جواهر لعل نهرو و ایندیرا گاندی، ناآزاد دموکرات (به دلیل وجود نظام برنامه‌ریزی عدالت‌گرا (نبود مالکیت خصوصی نامحدود و بازار آزاد) وجود صندوق رأی) ارزیابی می‌شوند. از همین نگاه است که هایک می‌نویسد: "آزادی شخصی در بسیاری از حکومت‌های اقتدارگرا بیش از بسیاری دموکراسی‌ها تأمین شده است" (به نقل از بلاستر، ۱۳۶۷: ۵۲۷)

و بر مبنای همین تقسیم‌بندی است که در مورد دولت پینوشه، در شیلی بعد از آنده، می‌نویسد: "من نتوانسته‌ام یک نفر - حتی یک آدم بسیار بدخواه را در شیلی بیابم که موافق نباشد آزادی‌های شخصی در حکومت پینوشه بسیار بیش از حکومت آنده است" (همان: ۵۲۸)

از همین منظر است که میلتون فریدمن نیز در مقدمه‌ای که بر کتاب "راه بندگی" (۱۳۹۰) هایک می‌نویسد، اقتصاد و جامعه‌ی بازی چون هند دوران جواهر لعل نهرو و ایندیرا گاندی را در رده‌ی کشورهایی چون چین می‌گذارد و از نبود آزادی در آن سخن می‌گوید؛ چرا که نهرو و گاندی، الگوی سوسیال‌دموکراسی رادیکالی را در هند دنبال می‌کردند که وجه مشخصه‌اش نیل به برابری از سویی و بازسازی ساختار اقتصاد و صنعتی‌سازی آن بود:

در خاورمیانه، اسرائیل و مصر نیز همانند آلمان شرقی و غربی دو نقطه مقابل هم‌اند. در خاور دور، مالی، سنگاپور، تایلند، فورموز، هنگ‌کنگ و ژاپن - که همگی بر بازارهای آزاد متکی هستند - در حال شکوفا شده هستند و مردمان‌شان نیز سرشار از امید؛ در طرف دیگر، فریادی از دور، از هندوستان، اندونزی، و چین کمونیستی به گوش می‌رسد که همگی به‌شدت به برنامه‌ریزی مرکزی وابسته هستند (همان: ۱۹).

اگر چنان‌چه در مقدمه گفتیم، دموکراتیزاسیون و توسعه به معنای تأمین حقوق شهروندی آحاد افراد جامعه، در معنای مورد اشاره توماس مارشال باشد، و اگر، آزادی نئولیبرالی به معنای تأمین حق مالکیت خصوصی نامحدود باشد، در این صورت، می‌توانیم نتیجه بگیریم که این برداشت از آزادی، به‌صراحت با وجه اجتماعی حقوق شهروندی در تضاد کامل است؛ چرا که تأمین این حقوق بدون گذاشتن قیدی بر حق مالکیت خصوصی و تعدیل آن از طریق سیاست‌های بازتوزیعی چون اصلاحات ارضی و نظام مالیات تصاعدی پیشرفته، امکان‌ناپذیر است. اما، در چارچوب این رویکرد، چنین قیدی به معنای نقض حق مالکیت و در نتیجه نقض آزادی است. بنابراین، میان این دو گزینه، یکی را باید انتخاب کرد:

۱. تأمین آزادی - در معنای حق مالکیت خصوصی نامحدود و بازار آزاد - و کنار گذاشتن حقوق اجتماعی. ۲. تأمین حقوق اجتماعی و کنار گذاشتن دغدغه‌ی آزادی در معنای مذکور. رویکرد نئولیبرالی اولی را انتخاب می‌کند. ما، در ادامه استدلال خواهیم کرد که از منظر رویکرد سوسیال دموکراتیک رادیکال، میان نیل به آزادی در معنای برخورداری از حق بیان آزاد و مشارکت سیاسی از طریق صندوق رأی از سویی، و تأمین حقوق اجتماعی از طریق سیاست‌های مساوات‌گرایانه از سوی دیگر، نه تنها تضادی وجود ندارد، بلکه لازم و ملزوم یکدیگرند.

آزادی فرایندی و آزادی فرصتی دو روی مقابل سکه آزادی

اگر تعریف مارشال از حقوق شهروندی درست باشد - که از نظر ما به دلیل پشوانه‌ی تاریخی آن، درست هست (دینی، ۱۳۹۱) - در این صورت، می‌توانیم نشان دهیم که آن چه آیزایا برلین "آزادی مثبت" می‌نامد و آن را با رویکردی نئولیبرالی رد می‌کند، تعریف درست‌تری از آزادی است. آزادی مثبت به معنای توانایی فرد در انجام اموری است که مایل به انجام آن‌هاست. یعنی، آزادی به معنای واقعی کلمه، زمانی وجود دارد که فرد توانایی انجام امور مطلوب خود را داشته باشد. از این منظر، مداخله‌ی دولت برآمده از صندوق رأی مبتنی بر قدرت‌های هم‌سنگ، با هدف تأمین حداقل‌های زندگی برای تمامی افراد جامعه، نه تنها به معنای محدود شدن آزادی نیست بلکه مقوم آن است. در برداشت اول، برای مثال، صرف وجود فرصت ادامه تحصیل در خارج از کشور و نبود مانع در برابر خواست افراد، به معنای آزادی است. در برداشت دوم، چنین فرصتی، زمانی می‌تواند به معنای آزادی تعبیر شود که همه افراد شایسته جامعه، با دسترسی به امکانات اقتصادی لازم، توانایی استفاده از آن را داشته باشند. آزادی در معنای مثبت آن، به معنای وجود شرایطی است که آدمی بتواند خواست‌ها و مطالبات مورد نظر خود را کم‌وبیش دنبال کند؛ به تعبیر مارکس، آزادی مثبت، یعنی زمینه‌سازی اجتماعی برای "جابه‌جایی سیطره شرایط و شانس بر زندگی افراد با سیطره افراد بر شانس و شرایط". (به نقل از: سن، ۱۹۸۳)

کفایت تبیینی مفهوم آزادی مثبت را می‌توانیم با طرح دیدگاه اقتصاددان برجسته و نظریه‌پرداز عدالت، آمارتیا سن، نشان دهیم. از نظر سن (۱۳۸۲ و ۱۳۹۰)، آزادی یک وجه فرایندی دارد که همانا امکان تغییر ساخت قدرت از طریق صندوق رأی است. این وجه را می‌توانیم، معادل دموکراسی، به تعبیری که مدنظر کارل پوپر (پوپر ۱۳۸۰) است، بگذاریم. در عین حال، وجه دیگری به نام فرصتی دارد که مرتبط با تأمین شرایط حمایتی از آحاد افراد جامعه برای پرورش قابلیت‌های خود از جمله حضور قوی در عرصه عمومی، دسترسی به زندگی باکیفیت همراه با آموزش و سواد بالاتر، ارتقای طول عمر و به‌طور کلی افزایش توانایی در تأمین امور مطلوبی چون شغل خوب همراه با درآمد مناسب و مسکن قابل قبول است. تأمین این شرایط حمایتی برای آحاد افراد جامعه، مستلزم وجود زمینه برای مشارکت سیاسی و مشارکت اجتماعی نظام‌مند معطوف به تأمین منافع گروهی و طبقاتی آحاد افراد جامعه است. ممکن است افرادی از این گروه‌ها بتوانند قابلیت خود را به ورای موقعیت اجتماعی و طبقاتی که در آن قرار دارند ارتقاء دهند اما همگانی کردن این ارتقاء مستلزم متوازن شدن قدرت میان گروه‌ها و طبقات اجتماعی است. با تأمین چنین پیش‌شرط ناظر بر محیط زندگی حاکم بر افراد، از طریق نهادهای مدنی و سیاسی هم‌سنگ، شرایط برای توزیع عادلانه‌تر ثروت و درآمد و در نتیجه نیل به بعد اجتماعی حقوق شهروندی و زندگی باکیفیت مناسب برای همگان فراهم می‌شود. تأمین این حقوق یا آزادی فرصتی، تأمین زمینه برای تقویت آزادی فرایندی و مشارکت جدی‌تر در عرصه‌ی سیاست را در پی دارد.

بنابراین، آزادی فرایندی و آزادی فرصتی تکمیل‌کننده‌ی هم هستند. نه می‌توان به بهای آزادی فرایندی، یعنی توجه صرف به صندوق رأی، از آزادی فرصتی غفلت کرد؛ و نه می‌توان

به بهای آزادی فرصتی، یعنی عدالت، از آزادی فرآیندی چشم پوشید. اولی، جامعه‌ای نابرابر را در پی دارد که در آن ثروتمندان با دسترسی به منابع قدرت اقتصادی و سیاسی، سازوکار بازتولید کننده‌ی نابرابری را استمرار می‌بخشند و عرصه‌ی مشارکت سیاسی را محدود به قواعد بازی خود می‌کنند؛ قواعد بازی که مبتنی بر ترکیبی از الیگارش‌ی مالی و زمین‌دار و تجاری و نظامی شکل می‌گیرد و مانع از دسترسی آحاد افراد جامعه به حقوق شهروندی می‌شود. دومی نیز، می‌تواند به بهانه‌ی عدالت اجتماعی، مانع از شکل‌گیری نهاد فراگیر سیاسی مبتنی بر صندوق رأی بشود.

دیالکتیک آزادی و عدالت و تعمیق دموکراتیزاسیون

آزادی فرصتی، مانع از نمایشی شدن آزادی فرآیندی و صندوق رأی می‌شود. تعمیق آزادی فرآیندی، مستلزم متوازن شدن قدرت و دسترسی گروه‌های اجتماعی مختلف به قدرت چانه‌زنی بالاتر، از طریق تأسیس نهادهای مردم‌گرایی چون اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری و جنبش‌های مساوات‌گرا، اعم از زیست‌محیطی و ضد تبعیض جنسیتی و قومی و دینی - مذهبی، است. در اصل، آزادی فرصتی، ضمن اینکه زمینه حضور مؤثرتر مردم در عرصه‌ی سیاست و مطالبه‌خواهی مدنی را فراهم می‌کند و در نقش علت ظاهر می‌شود، خود معلول قدرت فراگیر ناشی از حضور اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری و سایر نهادهای مدنی مساوات‌گرا و احزاب متعلق به آن‌ها نیز است. به این صورت، در چارچوب رویکرد علیت انباشتی و تجمعی، می‌توانیم بگوییم برابری (آزادی فرصتی) موجب مشارکت جدی‌تر سیاسی و مطالبه‌خواهی مدنی می‌شود؛ مشارکت جدی‌تر سیاسی و مطالبه‌خواهی مدنی نیز موجب تقویت برابری (آزادی فرصتی) می‌شود. در چنین شرایطی، صندوق رأی، به عنوان یکی از ابزارهای مشارکت در عرصه‌ی عمومی، تبدیل به ابزاری در جهت تقویت آزادی فرآیندی و معنابخشی به آن می‌شود. لایه‌ها و گروه‌های اجتماعی، می‌توانند با مشارکت جدی در عرصه‌ی سیاست، این وجه از آزادی را غنای بیشتری ببخشند و با احساس اثرگذاری جدی حضورشان در فرآیند نظام تصمیم‌سازی، انگیزه بیشتری برای حضور بیشتر در نهادهای مردم‌گرایانه شناسنامه‌دار مدرن پیدا کنند که نتیجه‌ی آن تقویت آزادی فرصتی است. به این صورت، رابطه‌ی انباشتی و دوری مثبتی میان آزادی فرآیندی و آزادی فرصتی برقرار، و پروژه‌ی دموکراتیزاسیون در گذر زمان غنی‌تر می‌شود.

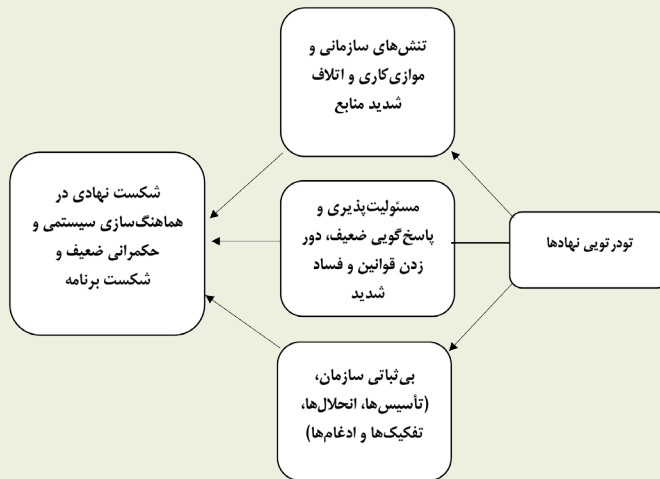
در تجربه‌ی تاریخی، کشورهای اسکاندیناوی، مصداق خوبی از این رابطه هستند. کشورهایی که از سویی، به دلیل وجود قدرت‌های هم‌سنگ مستقل از هم دارای صندوق رأی (آزادی فرآیندی) اثرگذار بر نظام تصمیم‌سازی هستند؛ از سوی دیگر، به دلیل وجود سنت تاریخی قوی در زمینه‌ی نهادهای مردم‌گرایانه و مساوات‌گرایانه‌ای چون اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری و جنبش‌های زنان و سبز، دارای کمترین میزان نابرابری در جهان و بالاترین حقوق اجتماعی و حقوق سیاسی هستند (دینی، ۱۳۹۲).

تودرتویی نهادی مهم‌ترین چالش دموکراتیزاسیون در ایران

پیش‌تر توضیح دادیم که تودرتویی نهادی، بر پیشبرد پروژه‌ی دموکراتیزاسیون تأثیر منفی دارد. در بهترین حالت، این تودرتویی می‌تواند همراه با وجود قدرت‌های هم‌سنگ باشد که فضایی برای آزادی بیان و برابری قانونی، و حقوق سیاسی فراهم می‌کند. ولی، به دلیل این خصلت ساخت قدرت، شکست در هماهنگ‌سازی سیاستی در ابعاد بالا پیش می‌آید و ناکارایی سازمانی تشدید می‌شود؛ نتیجه‌ی این شکست، ناتوانی در تأمین حقوق اجتماعی آحاد افراد جامعه به دلایل اتلاف شدید منابع، نهادینه شدن فساد و رانت‌جویی با بازدهی اجتماعی منفی، کیفیت ضعیف نظام حکمرانی و ضعف در مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی و توزیع نابرابر ثروت و درآمد است. در حالت بدتر، اگر تودرتویی نهادی همراه با مراکز قدرت ناهم‌سنگ باشد، علاوه بر بروز مشکل مذکور، آزادی بیان و برابری قانونی، و حقوق سیاسی نیز در مخاطره می‌افتد و پیشبرد پروژه دموکراتیزاسیون در ابعاد وسیع‌تری با مشکل مواجه می‌شود.

همان‌طور که در نمودار ۱ می‌بینیم، تودرتویی نهادی چهار پیامد مهم دارد: موازی‌کاری و اتلاف شدید منابع، مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی ضعیف، دور زدن قوانین و درگیر شدن در فساد، بی‌ثباتی ساختارهای سازمانی به دلیل انحلال‌ها و ادغام‌ها و تأسیس‌ها و تفکیک‌ها. پیامد نهایی این پیامدهای چهارگانه، شکست در هماهنگ‌سازی سیاستی و حکمرانی ضعیف و شکست برنامه است.

نمودار ۱. تودرتویی نهادی و شکست در هماهنگ‌سازی سیاستی و شکست برنامه



از این منظر، ناتوانی در تأمین حقوق شهروندی در جامعه‌ای چون ایران، ناشی از بالا بودن میزان مداخله‌ی دولت در اقتصاد، برحسب شاخص‌های قابل‌بحثی چون "درجه آزادی اقتصادی" بنیاد هریتج نیست؛ بلکه، ریشه در تودرتویی نهادی دارد. پیش‌تر توضیح دادیم برنامه مساوات‌گرا و حمایتی (آزادی فرصتی)، یکی از پیش‌شرط‌های مهم تکمیل حقوق

شهروندی، مانند مصداق کشورهای اسکاندیناوی، است. اما، کارآمد و اثربخش بودن آن مستلزم سازمان درونی قوی دولت و الگوی حامی - پیروی سازگار با توسعه، در معنای عام کلمه، است. تودرتویی نهادی، به‌ویژه در متن اجزای ناهم‌سنگ قدرت، ۱. سازمان درونی دولت را به شدت تضعیف می‌کند و بر کارایی سازمانی اثر منفی می‌گذارد؛ ۲. از طریق موازی‌کاری‌های شدید منابع را تلف می‌کند و ۳. مانع از شکل‌گیری الگوی حامی - پیروی سازگار با تحولات توسعه‌ای می‌شود. در نتیجه، از این محل‌ها مانع از تأمین حقوق شهروندی، در ابعاد مختلف آن، می‌شود.

چه باید کرد؟

پرسشی که از منظر تحلیل کاربردی و تجویزی وجود دارد این است که نقطه‌ی عزیمت اولیه برای شکل‌گیری علیت انباشتی تقویت‌کننده‌ی فرایند دموکراتیزاسیون در ایران کجاست؟ در پاسخ به این پرسش، چهار رویکرد را می‌توانیم در فضای گفت‌وگوی عمومی کشور از هم متمایز کنیم: ۱. رویکرد معتقد به اولویت توسعه اقتصادی با تأکید بر حقوق مالکیت در روایت نئولیبرالی؛ ۲. رویکرد معتقد به توسعه فرهنگی؛ ۳. رویکرد معتقد به "استبداد نفتی" و بیماری هلندی و ۴. رویکرد معتقد به توسعه سیاسی.

رویکرد اول

از نگاه رویکرد اول، یعنی جریان اقتصاددانان مدافع هابیک و فریدمن و برخی از سیاست‌دانان همراه با این جریان، تأمین حقوق مالکیت بخش خصوصی و حداقل‌سازی دولت و تقویت سازوکار بازار آزاد، نقطه‌ی آغاز اولیه برای شروع فرایند دموکراتیزاسیون است. برای نمونه، سریع‌القول، می‌گوید: "تجربه غرب به ما نشان می‌دهد که آنجا اول بنگاه اقتصادی به وجود آمد و بعد مقدمات کار سیاسی در چارچوب تشکل سیاسی ایجاد شد" (۱۳۹۴)

رویکرد دوم

از منظر این رویکرد، کدها و باورهای ذهنی حاکم بر جامعه، مانع اصلی پیشبرد پروژه دموکراتیزاسیون است. از منظر این جریان، متشکل از برخی جامعه‌شناسان و اقتصاددانان و سیاست‌شناسان و غیره، جامعه‌ی ایران با مشکل تاریخی به نام استبدادزدگی درگیر است. ذهنیت هر فرد ایرانی، در گذر زمان، به دلیل سیطره‌ی خوی استبدادگرایی، به گونه‌ای شکل گرفته که با اصولی چون مدارا و تساهل و احترام به حق بیان و آزادی اندیشه ناسازگار است. "فرهنگ قبیله‌ای" و "فرهنگ غارتی" غیر دموکرات، چنان در جامعه ریشه دوانده است که کدهای ذهنی فرد ایرانی را، در چارچوب اصل "وابستگی به مسیر گذشته"، به آن صورت شکل می‌دهد و تداوم می‌بخشد. در نتیجه، مادام که این کدهای ذهنی باقی است، نمی‌توان امیدوی به پیشبرد پروژه دموکراتیزاسیون داشت. برای نمونه رضاقلی می‌گوید:

"باری عملکرد ملت ایران در این چند قرن در جا زدن و اتلاف سرمایه‌های معنوی و مادی این سرزمین بوده است. اگر شاخص این خیانت‌ها، چند نفر درباری و سیاست خارجی است، لیکن عامل تحقق آن ملت است. علم حلاجی فرهنگ‌ها که علاوه بر دانش نیاز به بصیرت

دارد دست پنهان و آلوده‌ی ملت را در کشتن و تنها گذاشتن این سه نخست‌وزیر و ائتلاف نیروها به‌خوبی نشان می‌دهد. اگر اغفالی می‌بایست صورت بگیرد نیاز به دو طرف دارد. اگر ملتی پانصد سال از راه می‌ماند مقصر خودش است. اگر هم به کنه این وقایع پی‌نمی‌برد خود در آن دست دارد. اگر به اصطلاح رجال و اهل فکر مسئله را یک‌بعدی می‌بیند باز ناتوانی این فرهنگ است." (رضاقلی، ۱۳۷۱ (۱۳۹۱) چاپ سی و پنجم): ص ۲۲۷)

رویکرد سوم

رویکرد دیگری که از نظر تأکید بر وابستگی به مسیر گذشته و بازتولید اقتصاد رانتی و سیاست بسته‌ی ضد دموکراتیزاسیون مرتبط با آن، مشابه رویکرد فرهنگی است، رویکرد "استبداد نفتی" و "بیماری هلندی" است. این رویکرد نیز معتقد است دولت در ایران به دلیل ابتناء بر منابع رانت طبیعی چه زمین در دوره تاریخی پیش از ظهور نفت و چه نفت در دوره متأخرتر، برآمده از سیطره‌ی طبقاتی رایج در اروپا نیست؛ به همین دلیل، با احساس بی‌نیازی از درآمدهای مالیاتی که طبقات اجتماعی، بسته به دوره‌ی تاریخی، باید بپردازند، به فعال مابشاء تبدیل شده است و خود را مافوق قانون می‌بیند. در نتیجه، نیازی به پاسخ‌گویی نمی‌بیند. حتی، در جایی که پای منافعش در میان هست، قانون وضع‌شده به‌دست خود را نیز زیر پا می‌گذارد و اصل حاکمیت قانون به‌عنوان بخش مدنی دموکراتیزاسیون را نقش برآب می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۸۲).

از نظر ما، در چارچوب آن‌چه تحت عنوان رابطه‌ی دیالکتیکی آزادی فرایندی و آزادی فرصتی و همین‌طور تأثیر تودرتویی نهادی بر فرایند دموکراتیزاسیون بیان کردیم، این سه رویکرد چه در مقام تبیین و چه در مقام تجویز، ضعیف و ناتوان‌اند. در ادامه به نقدهای وارد بر این رویکردها می‌پردازیم و سپس رویکرد توسعه‌ی سیاسی و تغییر ساخت قدرت، با هدف رفع تودرتویی نهادی را به‌عنوان گزینه‌ی اصلی واقع‌بینانه برای پیشبرد پروژه‌ی دموکراتیزاسیون، به بحث می‌گذاریم.

نقد رویکرد اول

رویکرد اول، به مانند پدران معنوی نئولیبرالیسم، هایک و فریدمن، دموکراتیزاسیون را در ارتباط با تأمین حق مالکیت خصوصی و بازار آزاد می‌بیند. در بهترین حالت، پیامد عملیاتی شدن چنین دیدگاهی، شیلی دوران پینوشه است. یعنی، از نظر

تحقق آزادی، مشارکت و

رفاه مادی زمانی ممکن می‌شود

که هم قدرت‌های هم‌سنگ

مستقل از هم در ساخت حقوقی

قدرت موجود باشند و هم برابری

اقتصادی و اجتماعی قابل‌قبولی

وجود داشته باشد.

ناتوانی در تأمین حقوق

شهروندی در جامعه‌ای چون

ایران، ناشی از بالا بودن میزان

مداخله‌ی دولت در اقتصاد،

برحسب شاخص‌های

قابل‌بحثی چون "درجه آزادی

اقتصادی" بنیاد هریتج نیست؛

بلکه، ریشه در تودرتویی نهادی

دارد.

این دیدگاه، اول اقتصاد در چارچوب روایت نئولیبرالی و بعد توسعه‌ی سیاسی. به تعبیر هایک، دولت آزاد غیر دموکرات بهتر از دولت دموکرات نازاد است. اشکال مهم رویکرد نئولیبرالی این است که بمانند کبک، چنان سر در برف سرد اندیشه‌ی خود فرو برده است که نمی‌تواند موج مطالبه‌خواهی مدنی و مساوات‌گرایانه‌ی جاری در جامعه را ببیند و به نادرست بودن فرضیه خود، یعنی اول تأمین حق مالکیت خصوصی و بازار آزاد، و بعد تأمین حقوق دیگر، پی ببرد. واقعیت تاریخی جامعه ما در لحظه‌ی اکنون، این است که به دلایل تحولاتی از جمله موارد زیر، مطالبه‌خواهی عمدتاً مرتبط با آزادی بیان و برابری قانونی و حقوق سیاسی و اجتماعی است:

- افزایش سطح تحصیلات جوانان به‌ویژه زنان.
- تعاملات بیشتر با جامعه جهانی به‌ویژه از طریق گردشگری و سکونت در کشورهای دیگر.
- افزایش قابل توجه جمعیت شهرنشین و هم‌گرایی میان جهان‌بینی جامعه روستایی و جامعه‌ی شهری به دلیل ارتباطات شبکه‌ای و رسانه‌ای و نفوذ نظام دانشگاهی به همه‌جا.
- تجربه‌ی منفی مرتبط با نابرابری قانونی و تبعیض‌های مختلف مرتبط با آن.
- نابرابری ناموجه اقتصادی و اجتماعی.

این مطالبه‌خواهی دال بر این است که از نظر ساخت اجتماعی، چالش اصلی دموکراتیزاسیون نه در حوزه اقتصاد و مالکیت، که در حوزه سیاست و تودرتویی نهادی مترتب بر آن قرار دارد. اگر هم اقتصاد درگیر بحران ناکارایی است که هست، ریشه اصلی آن تودرتویی نهادی و ناکارایی سازمانی مرتب بر آن است که رفعش نه لزوماً تغییراتی در نظام مالکیت از طریق خصوصی‌سازی، بلکه رفع تودرتویی نهادی است. بدون چنین تغییری، چنانچه تجربه خصوصی‌سازی نشان می‌دهد، این پروژه حتی از منظر مالکیتی نیز ره به‌جایی نمی‌برد و بنگاه‌ها را از دولت به نهادهای دیگر منتقل می‌کند که نه‌تنها تأثیری بر دموکراتیزاسیون ندارد بلکه ممکن است موانع بازدارنده آن را نیز تقویت کند.

توجه بسیار جدی افشار اجتماعی مختلف، به نحوه‌ی تخصیص بودجه میان دستگاه‌ها و نهادهای مختلف و شکل‌گیری جنبش اعتراضی مرتبط با آن در شبکه‌های اجتماعی، تأییدی تجربی بر این استدلال است که چالش اصلی نه میزان آزادی اقتصادی و حق مالکیت خصوصی بلکه تودرتویی نهادی و پیامدهای مختلف آن است.

اشکال دیگر رویکرد نئولیبرالی تقدم آزادی اقتصادی بر آزادی سیاسی، بی‌توجهی آن به این نکته هست که در جهان درهم‌تنیده شده، برای شکل‌گیری مطالبات مدنی و سیاسی و رفتن به‌سوی اقدامات ذی‌ربط تأمین‌کننده‌ی آن‌ها، لازم نیست که لزوماً همان توالی تاریخی طی شده در کشورهای پیشرفته، دوباره در جای دیگری چون ایران تکرار شود، با همان فواصل زمانی. همان‌طور که در صورت وجود دولت کارآمد توسعه‌خواه، این امکان برای کشوری با اقتصادی عقب‌مانده وجود دارد که در زمان کوتاه‌تری مسیر طی شده کشورهای پیشرفته را در عرصه‌ی صنعتی و فناوری طی کند و به اصطلاح میان‌بر زمانی بزند (گرشنکرون، ۱۹۶۲)، در عرصه‌ی دموکراتیزاسیون نیز این امکان، به علت اثرگذاری تحولات سیاسی و اجتماعی جهانی

بر کشورها، وجود دارد که مطالبات مدنی (از جمله در مورد حق مالکیت) و مطالبات سیاسی و مطالبات اجتماعی همزمان مطرح شوند و در صورت وجود شخصیت‌های تاریخ‌سازی چون گاندی یا ماندلا، با تأکید بر برابری قانونی، و تأسیس دولتی با قدرت‌های هم سنگ، زمینه برای گذار به توسعه‌ی سیاسی فراهم شود. ضمن اینکه، چنانچه پیش‌تر اشاره کردیم، در حوزه‌ی توسعه اقتصادی، تحولات در ایران، ولو اندک در مقایسه با کشورهایی چون کره‌ی جنوبی و حتی ترکیه، به اندازه‌ای بوده است که تحولات فرهنگی و اجتماعی مهمی را در جامعه موجب شود که مطالبه‌خواهی جدی سیاسی و مساوات‌گرایی اجتماعی مذکور پیامد آن باشد.

نقد رویکرد دوم

نقد اساسی وارد بر رویکرد دوم که اصل را بر اولویت چالش فرهنگی می‌گذارد، این است که از سویی به شواهد تجربی قوی ابطال‌کننده‌ی آن، از جمله استفاده‌ی هوشمندانه مردم از ابزار صندوق رأی برای بیان مطالبات و حرکت‌های مترقی چون راهپیمایی سه میلیون نفری همراه با سکوت یا بهره‌برداری از امکانات رسانه‌ای چون تلگرام برای برقراری روابط شبکه‌ای و افقی فراگیر، بی‌توجه است؛ مواردی که شاخصی از بلوغ فرهنگی جامعه است. از سوی دیگر، با تقلیل‌گرایی فرهنگی و نادیده گرفتن تأثیر ساخت قدرت و تودرتویی نهادی مترتب بر آن بر فرهنگ، به صورت‌بندی نادرست رابطه‌ی یک‌سویه از فرهنگ به اقتصاد و سیاست می‌پردازد. ساخت قدرت از طریق آن چه نظام حکمرانی نامیده می‌شود، با عملکرد ضعیف خود، تأثیر مهمی برای مثال از طریق ترویج خشونت‌ورزی بر شکل‌گیری و رشد مناسبات فرهنگی ناسازگار با دموکراتیزاسیون دارد؛ برای مثال، علت اصلی شدن نابرابری قانونی و نقض حقوق شهروندی بخش‌هایی از جامعه، مانند پیروان ادیان دیگر، به‌عنوان شاخصی از خشونت‌ورزی در جامعه، میراث فرهنگی جامعه، به‌مثابه بخش غیررسمی نهادی، کشور نیست. اگر بود در گذشته‌ی دور هم باید وجود می‌داشت. نابرابری قانونی و تبعیض‌های مرتبط با آن، ریشه در قواعد تعریف‌شده در قوانین اساسی دارد؛ قواعدی که از طریق نظام تنبیه و پاداش تعریف شده، و الگوی حامی - پیروی شکل یافته، در جامعه ریشه دوانده است. با وجود این، در شرایط کنونی، اگر اراده‌ای برای تغییر این قواعد و الگوی حامی - پیروی مرتبط با آن وجود داشته باشد، نه‌تنها از سوی بخش کثیری از جامعه با مخالفت مواجه نمی‌شود، بلکه به احتمال زیاد تأیید نیز می‌گیرد. اگر این حدس درست باشد، می‌توان گفت که چالش اصلی در بافت فرهنگی جامعه نیست و بنابراین می‌توان بر ضعیف بودن فرضیه فرهنگ‌گارتی و ایلیاتی، به‌مثابه نهاد غیررسمی، در تبیین موانع دموکراتیزاسیون در ایران، تأکید جدی کرد.

علاوه بر این، رویکرد فرهنگی، با تأکید بیش از اندازه بر "اصل وابستگی به مسیر گذشته"، سر از جبرگرایی فرهنگی درمی‌آورد: سرنوشت محتوم جامعه همین است که هست. از این‌ها مهم‌تر، مشکل این رویکرد، تناقض درونی اجتناب‌ناپذیر آن است. اگر ساخت قدرت رسمی، یعنی دولت، برآمده از بافت فرهنگی ایلیاتی و قبیله‌ای و استبدادگرا باشد، در این صورت امیدی به اصلاح و تغییر آن نباید داشت؛ چرا که، چنین فرهنگی در چارچوب اصل وابستگی به مسیر گذشته، خود را بازتولید می‌کند و عوارض خود را به‌وجود می‌آورد. آن چنان قوی است

که حتی شخصیت‌های سرنوشت‌سازی چون عباس میرزا و امیرکبیر و مصدق را نیز قربانی می‌کند. اما، در مقام تجویز، اصلاح فرهنگ را پیشنهاد می‌دهد. پرسشی که پیش می‌آید این است که چه کسی متولی اصلاح فرهنگ جامعه است. اگر انتظار از مردم باشد، طبیعی است که چنین انتظاری در چارچوب کارکرد اصل وابستگی به مسیر گذشته و نهادینه شدن فرهنگ قبیله‌ای و غارتی و استبدادگرا، انتظار بیهوده‌ای است. اگر، انتظار از دولت باشد، این نیز بی‌ثمر است چراکه دولت در چارچوب این رویکرد رنگ و بوی فرهنگ جامعه را دارد؛ اگر غیر از این هم باشد، مغلوب نیروی قاهره‌ی ضد فرهنگ قبیله‌ای و استبدادگرا می‌شود.

نقد رویکرد سوم

این رویکرد نیز با تأکید بیش از اندازه بر تأثیر رانت طبیعی بر نحوه‌ی شکل‌گیری ساخت قدرت و بی‌توجهی به عوامل دیگری چون "نقش شخصیت در تاریخ"، به‌ناچار سر از جبرگرایی اقتصادی درمی‌آورد. مادام که نفت و گاز و سایر منابع طبیعی در اختیار دولت هست، نباید انتظار پیشبرد پروژه‌ی دموکراتیزاسیون را داشت. همین‌طور مادام که نفت و درآمدهای ارزی حاصله از آن هست، نباید انتظار توسعه اقتصادی را داشت. چرا که، تزریق درآمدهای ارزی رانته‌ی، موجب تقویت بیش از اندازه ارزش پول ملی می‌شود که نتیجه‌ی آن ارزان‌تر شدن واردات در برابر تولید داخلی و صادرات است. در تحلیل نهایی، تأثیر رانت نفتی، صنعت‌زدایی از اقتصاد و جامعه است. در مقام تجویز و چه باید کرد، رهایی از شر نفت را پیشنهاد می‌دهد که در عمل امکان‌ناپذیر است چرا که منابع طبیعی جزئی از زیست محیط جامعه ماست و گریزی از بهره‌برداری از آن نیست (دینی، ۱۳۸۹). آن‌چه این رویکرد به آن توجه ندارد، واقع‌بینانه‌تر بودن تبدیل این منابع به ظرفیت‌های تولیدی مولد اشتغال‌زای مساوات‌گرا و همین‌طور پیش‌گیری از تخصیص‌های ضد توسعه‌ای درآمدهای حاصله از این منابع، در قیاس با رهایی از شر نفت، است. تنها پیش‌شرط، دموکراتیزه کردن نقش نفت در اقتصاد و جامعه و کارآمد کردن سازمان درونی دولت از سویی و شکل دادن به ائتلافی فراگیر و دموکراتیک میان دولت و گروه‌ها و اقلشار اجتماعی مختلف از سوی دیگرش است. در ادامه، استدلال خواهیم کرد که چنین رویکردی، هم واقع‌بینانه‌تر است و هم امیدبخش‌تر.

رویکرد توسعه سیاسی و رفع نودرتویی نهادی

آنچه باقی می‌ماند، از نظر ما، توسعه سیاسی و رفع چالش "نودرتویی نهادی" است. رفع این چالش، در مقطع کنونی، نه مستلزم کار فرهنگی است و نه پرداختن به حق مالکیت خصوصی و نه رهایی از نفت. مستلزم تغییر ساخت حقوقی است که نودرتویی نهادی را شکل داده و در گذر زمان آن را دامن زده است. طبیعی است با توجه به منافع که گروه‌ها و اقلشاری، در استمرار این نودرتویی نهادی دارند، رفع آن، امر چندان ساده‌ای نیست. اما، به روش خلاق وقایع (Factual Counter) می‌توان گفت که اگر رفع شود، چالش‌های پیش روی دموکراتیزاسیون، چه در بعد مدنی و چه در بعد سیاسی و چه در بعد اجتماعی - اقتصادی آن، تا حد زیادی رفع می‌شود؛ اجزای ساخت قدرت هم سنگ می‌شوند، شکست در هماهنگ‌سازی سیاستی رفع و با افزایش کارایی سازمانی و کارایی توزیعی، حقوق شهروندی

در ابعاد مدنی و سیاسی و اجتماعی آن تأمین تر می‌شود. همین‌طور، با کارآمد شدن سازمان درونی دولت، امکان استفاده مطلوب‌تر از درآمدهای نفتی و تبدیل آن به ظرفیت‌های تولیدی مولد صادرات‌گرای تأمین‌کننده‌ی شغل، برای جمعیت فعال جویای کار، فراهم می‌شود. این در حالی است، که در صورت، عدم رفع این چالش، کاری از دست رویکردهای فرهنگی و اقتصادی (چه حق مالکیت و چه نفت) در جهت دموکراتیزه کردن جامعه برنمی‌آید. اگر هم هدف این رویکردها، شکل دادن مراحل اولیه دموکراتیزاسیون و زمینه‌سازی برای حلقه‌ی نهایی آن باشد، پیش‌تر گفتیم که موج مطالبه‌خواهی‌ها در ابعاد مختلف آن، دال بر این است که، در لحظه‌ی اکنون، آن‌چه ضرورت تاریخی دارد و می‌تواند حکم حرکتی بسیار گشایش‌گر را داشته باشد، رفع تودرتویی نهادی است. نقطه‌ی عزیمت اولیه اینجاست.

چهار رویکرد عمده در

تعیین نقطه‌ی عزیمت برای

فرایند دموکراتیزاسیون در

ایران وجود دارد: اولویت

توسعه اقتصادی با تأکید بر

حقوق مالکیت در روایت

نئولیبرالی: توسعه

فرهنگی: فایق آمدن بر

"استبداد نفتی" و بیماری

هلندی: توسعه سیاسی.

این تغییر می‌تواند بر مبنای موقعیت‌شناسی تاریخی شخصیت‌های سیاسی، آن‌چنان‌که در بزنگاه‌های تاریخی برخی از کشورها، رخ داده، امکان‌پذیر شود (عجم‌اوغلو و رایبسنسون). گذار از ترتیبات خاص نهادی سیاسی به ترتیباتی دیگر، از طریق، اقداماتی چون فراندوم عمومی، یکی از اشکال زمینه‌سازی برای پیشبرد پروژه‌ی دموکراتیزه کردن جامعه به روش مسالمت‌آمیز است. طبعاً، چنین راهکاری، به‌ویژه، در موقعیت تاریخی کنونی منطقه و جهان، کم‌هزینه‌ترین راه برای گذار است. در غیر این صورت، با افزایش مطالبات مدنی و سیاسی و اجتماعی - اقتصادی، و ناتوانی در پاسخ‌گویی به آن‌ها، شکاف میان دولت و ملت بیشتر و زمینه برای وقوع تحولات همراه با خشونت فراهم‌تر می‌شود. تجربه‌ی اعتراض‌های اخیر اجتماعی دی ۱۳۹۶، به‌خوبی دال بر مستعد بودن جامعه برای حرکت در چنین سمت و سویی است. بحران بیکاری که به‌صورت دقیق‌تر با بیکاری ۲۵ درصد از سرپرست خانوارها و همین‌طور با میزان بیکاری ۲۶ درصد از فارغ‌التحصیلان جوان دانشگاهی و بیکاری حدود ۳۵ درصد از برخی استان‌ها، و نه میانگین ۱۲ درصدی کل کشور، دیده می‌شود، به معنای قرار گرفتن مطالبه‌ی مرتبط با حقوق اجتماعی (نان و کار و مسکن) در کنار مطالبات مدنی و سیاسی طبقه‌ی متوسط، و در نتیجه، فراگیرتر شدن اعتراضات و جنبش مطالبه‌خواهی در ابعاد مختلف آن است. در این میان، احساس تبعیض ناشی از ظهور نوکیسه‌های متصل به مراکز قدرت و نابرابری بیش از اندازه مرتبط با آن، تحمل شرایط را سخت‌تر

راهکار اساسی برای

پیشبرد پروژه

دموکراتیزاسیون، رفع چالش

تودرتویی نهادی است که

خود مستلزم تغییر ساخت

حقوقی قدرت است. در غیاب

چنین تغییری، هر تلاشی چه

در حوزه فرهنگی و چه در

حوزه اقتصادی، بی‌ثمر

خواهد بود.

از حتی سال‌های جنگ می‌کند. مجموع این شرایط، زمینه‌ی اعتراض‌های خشونت‌گرا، در صورت بی‌توجهی به پیام‌های مطالبه‌خواهانه ارسالی از طرق صندوق رأی و غیره را، فراهم کرده است.

خلاصه

دموکراتیزاسیون، یکی از مفاهیم مهم و مورد بحث اندیشمندان مختلف، از زوایای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، است. در این مقاله، بدون ورود به قرائت‌های مختلفی که از دموکراتیزاسیون در متون مختلف وجود دارد، دموکراتیزاسیون، را به معنای تأمین حقوق شهروندی در نظر گرفتیم. این حقوق را نیز مطابق با تعریف توماس مارشال دارای سه بعد ۱. حقوق مدنی (آزادی در انعقاد قرارداد و مالکیت اموال و آزادی بیان و برابری قانونی)، ۲. حقوق سیاسی (حق مشارکت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی از جمله از طریق صندوق رأی) و ۳. حقوق اجتماعی (برخورداری همه افراد جامعه از حداقل رفاه اجتماعی و اقتصادی) در نظر گرفتیم.

سعی کردیم نشان دهیم که دموکراتیزاسیون در این معنا، مستلزم وجود آزادی فرایندی (صندوق رأی و جابه‌جایی قدرت از طریق رأی عمومی) و آزادی فرصتی (برابری اجتماعی و اقتصادی قابل قبول) است. این دو وجه آزادی، مکمل هم هستند و همدیگر را در گذر زمان تقویت می‌کنند. وجود قدرت‌های هم‌سنگ، در معنای مونتسکیویی، یکی از پیش‌شرط‌های دموکراتیزاسیون است. دسترسی آحاد افراد جامعه به حداقل‌های زندگی و تلاش برای تأمین آن، از طریق نهادهای مساوات‌گرایی چون اتحادیه‌ها و سندیکاها و کارگری و سایر نهادهای برابری‌خواه، پیش‌شرط دیگر است. آزادی فرایندی، زمینه را برای شکل‌گیری آزادی فرصتی فراهم می‌کند و آزادی فرصتی، زمینه را برای غیرنمایشی شدن آزادی فرایندی و غنی‌تر کردن آن به وجود می‌آورد. به این صورت، در صورت وجود این پیش‌شرط‌ها، دموکراتیزاسیون، بر اثر رابطه‌ی دیالکتیکی این دو وجه آزادی، در گذر زمان، تکمیل غنی‌تر می‌شود. این رویکرد به دموکراتیزاسیون، به دلیل توجه به نقش برابری اجتماعی و اقتصادی در تعمیق درجه‌ی آزادی، رویکردی سوسیال دموکراتیک است که با رویکرد نئولیبرالی به دموکراتیزاسیون تفاوت جدی دارد.

رویکرد نئولیبرالی، با صورت‌بندی این فرضیه که حق مالکیت خصوصی نامحدود و بازار آزاد، پیش‌شرط آزادی است، نه به اهمیت آزادی فرایندی توجه دارد و نه به رابطه‌ی این آزادی با آزادی فرصتی. از این رو، از نظر این جریان، دولتی که حق مالکیت خصوصی نامحدود و بازار آزاد را تأمین می‌کند ولو پای‌بند به صندوق رأی نباشد، مصداقی از دولت آزاد اقدارگرا و دولتی که برآمده از صندوق رأی مبتنی بر قدرت‌های هم‌سنگ است و برنامه‌ی عدالت‌گرای سوسیال دموکراتیک را دنبال می‌کند، مصداقی از دولت ناآزاد دموکرات است. از همین جا، می‌توان ضعف جدی این رویکرد در تبیین موانع دموکراتیزاسیون در ایران و همین‌طور ارائه‌ی راه‌کار آن را دریافت. این رویکرد، معتقد است، پیش‌رفتن پروژه توسعه‌ی اقتصادی، در معنای تأمین حق مالکیت خصوصی، مانع اصلی پیش‌برد دموکراتیزاسیون است. بنابراین، در مقام تجویز، معتقد است تأمین این حق، راهکار اصلی است.

در کنار این رویکرد، می‌توانیم دو رویکرد دیگر قابل نقد به تبیین موانع دموکراتیزاسیون در ایران را طرح کنیم. رویکرد فرهنگی که معتقد است بافت قبیله‌ای و ایلپاتی اجازه‌ی پیشبرد این پروژه را نداده است و نمی‌دهد. رویکرد استبداد نفتی و بیماری هلندی نیز معتقد است که وجود درآمدهای ارزی نفتی و بی‌نیاز بودن بودجه‌ی دولت به درآمدهای دولتی، موجب پاسخ‌گو نبودن آن شده است. ما استدلال کردیم که هر دوی این دیدگاه‌ها نادرست‌اند و درگیر تناقض درونی‌اند. ضمن اینکه، شواهد مربوط به مطالبه‌خواهی مدنی و سیاسی و اجتماعی، به‌علاوه‌ی حرکت‌های مترقی چون راهپیمایی سکوت و راه‌اندازی ارتباطات شبکه‌ای و افقی اثرگذار در مقیاس جهانی، دال بر بلوغ فرهنگی جامعه و مطالبه‌خواهی جدی مدنی و سیاسی و اجتماعی است. همین‌طور مطالبه‌فراگیر برای اصلاح ساخت بودجه در فضای مجازی و مطالبه‌ی جدی برای مشارکت در نظام تصمیم‌سازی از طریق تأسیس نهادهای مدنی مستقل کارگری و غیره، شواهد قوی در تأیید وجود چالش نه در بافت فرهنگی و اقتصادی بلکه در ساخت قدرت رسمی است.

شرایط کنونی ایران دال بر این است که اگر وضع موسوم به "تودرتویی نهادی" استمرار پیدا کند و اجزای تشکیل‌دهنده‌ی دولت (در معنای عام کلمه) دارای قدرتی ناهم‌سنگ باشند، امکان پیشبرد دموکراتیزاسیون وجود ندارد. تودرتویی نهادی به معنای وجود مراکز قدرت بیش از اندازه‌ی کلاسیک مونتسکویی است که نتیجه‌ی آن، در صورت ناهم‌سنگ بودن این مراکز، هم نقض آزادی‌فرآیندی است و هم نقض آزادی فرصتی. هم ممکن است صندوق رأی مطابق منافع و اهداف یکی از اجزای فرادست ساخت قدرت هدایت شود و کارکرد واقعی خود را از دست دهد و هم با تشدید ناکارایی سازمانی و موازی کاری و اتلاف شدید منابع و رانت‌جویی منفی و فساد نظام‌مند، ممکن است مانع از تبدیل منابع اقتصادی به امکانات رفاهی در دسترس آحاد افراد جامعه شود. علاوه‌براین، از طریق شکل دادن به ائتلافی خاص با گروه‌ها و اقشار اجتماعی مرتبط با خود، الگوی حامی - پیروی بسته و ناسازگار با تحولات توسعه‌ای و دموکراتیزاسیون را پی می‌ریزد. به این اعتبار، راهکار اساسی برای پیشبرد پروژه دموکراتیزاسیون، رفع چالش تودرتویی نهادی است که خود مستلزم تغییر ساخت حقوقی قدرت است. در غیاب چنین تغییری، هر تلاشی چه در حوزه فرهنگی و چه در حوزه اقتصادی، بی‌ثمر خواهد بود. نقطه‌ی عزیمت اولیه، برای شکل دادن علیت انباشتی میان مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی یا آزادی‌فرآیندی و آزادی فرصتی، رفع تودرتویی نهادی است که موضوعی در حوزه‌ی سیاست و قدرت رسمی حاکم بر جامعه است.

منابع

استیگلیتز، جوزف. ۱۳۹۴، بهای نابرابری: جامعه دوقطبی و نابرابر چگونه آینده‌ی ما را به خطر می‌افکند؟ ترجمه محمدرضا فرزین و یکتا اشرفی، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی
بالاتر، آنتونیو. (۱۳۶۷)، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر. نشر مرکز
پکیتی، توماس. (۱۳۹۵)، سرمایه در قرن بیست و یکم، ترجمه ناصر زرافشان. انتشارات نگاه (از این کتاب دو ترجمه دیگر به قلم اصلا ن قودجانی، و محمدرضا فرهادی پور - علی صباغی در دست هست. ترجمه اول بسیار ضعیف و غیرقابل اعتماد و ترجمه‌ی دوم در جاهایی اشکال فنی دارد)
پوپر، کارل. (۱۳۸۰)، جامعه باز دشمنان آن، ترجمه عزت‌الله فولادوند. شرکت انتشارات خوارزمی

دینی ترکمانی، علی. (۱۳۸۹)، «شکست برنامه: بازتاب شکست دولت یا شکست در هماهنگ‌سازی نهادی»، گفت‌وگو با روزنامه شرق، ۲۴ مهر

دینی ترکمانی، علی. (۱۳۸۹)، «کارآمد سازی دولت پیش‌شرط استفاده بهینه از درآمدهای ارزی نفتی» در دینی ترکمانی، علی (ویراستار)، نفت، دولت و توسعه پایدار صادرات‌گرا. موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

دینی ترکمانی، علی. (۱۳۹۲)، «افسانه نظم خودجوش بازار آزاد»، ماهنامه نسیم بیداری. شمار ۴۵-۴۶

رضاقلی، علی. (۱۳۷۱)، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی. نشر نی

سن، آمارتیا. (۱۳۸۲)، توسعه به‌مثابه آزادی، ترجمه وحید محمودی. انتشارات دانشگاه تهران. (شایان ذکر است از این کتاب سه ترجمه دیگر به قلم محمد سعید نوری نائینی (نشر نی، ۱۳۸۲)، حسین راغفر (نشر کویر، ۱۳۸۱) و حسن فشارکی (انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲) منتشر شده است)

سن، آمارتیا. (۱۳۹۰)، اندیشه عدالت، ترجمه‌ی وحید محمودی و هرمز همایون‌پور. انتشارات کندوکاو

فریدمن، میلتن. (۱۳۹۰)، در: هایک، فردریش فون. راه بردگی، ترجمه فریدون تفضلی و حمید پاداش. نشر نگاه معاصر

فریدمن، میلتن. و رز فریدمن، (۱۳۶۷)، آزادی انتخاب، ترجمه حسین حکیم‌زاده جهرمی. انتشارات پارسی

کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۸۲)، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی. نشر مرکز، چاپ نهم. (چاپ اول این کتاب در دو جلد در سال‌های ۱۳۶۶ و ۱۳۶۸ توسط انتشارات پاپیروس منتشر شده است)

مونتسکیو، شارل. (۱۳۴۹)، روح القوانین، ترجمه علی‌اکبر مهندی. انتشارات امیرکبیر

نبیلی، مسعود. و محمود سریع‌القلم. (۱۳۹۴)، «اول توسعه بعد دموکراسی» (میزگرد)، مجله مهرنامه، شماره ۴۲

Berlin, Isaiah(1969), *Four Essays on Liberty*. Oxford: Oxford University Press.